

جستاری بر فلسفه پدیدار شناسی مکان؛ بررسی اندیشه های دیوید سیمون^۱ در رابطه با مفهوم خانه به مثابه یک مکان*

دکتر مصطفی بهزادفر**، دکتر امیر شکیبامنش***

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۵/۰۹

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۰۱/۲۱

چکیده

در مقاله حاضر، موضوع پر اهمیت «خانه»، نه صرفاً بر اساس دیدگاه های کالبدی مرسوم، بلکه به مثابه یک مکان، از دریچه نگاه پدیدار شناسی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در این نوشتار، به طرح دیدگاه های پروفیسور «دیوید سیمون» اندیشمند مطرح قرن حاضر در حوزه پدیدار شناسی مکان، پرداخته شده و ویژگی ها و نیز رویکردهای موجود به این حوزه فلسفی از دریچه نگاه ایشان بیان گردیده است. در ادامه، کلید واژه های پدیدار شناسی (نظیر زیست جهان، مکان) با زبان ساده و در عین حال جامع «سیمون» برای استفاده در بحث پیش رو، تعریف شده است. همچنین نگاه سیمون به مقوله پر اهمیت «خانه» به مثابه یک مکان، با مطرح نمودن یافته های وی در ارتباط با تجربه «حس در خانه بودن (راحتی در مکان)» تکمیل گردیده و با تحلیل و بررسی ابعاد پنج گانه این تجربه پیکره اصلی این نوشتار شکل یافته است.

واژه های کلیدی

پدیدار شناسی، مکان، زیست-جهان، حس در خانه بودن (راحتی در مکان)، مسکن گزینی، دیوید سیمون

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری امیرشکیبامنش است که به راهنمایی دکتر مصطفی بهزادفر و دکتر علی الحسابی در دانشگاه علم و صنعت ایران از آن دفاع شده است.

Email: behzadfar@iust.ac.ir

** استاد گروه شهرسازی، دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران، ایران.

Email: shakibamanesh@ut.ac.ir

*** استادیار گروه شهرسازی، دانشگاه هنر تهران، تهران، ایران. (مسئول مکاتبات)

مقدمه

و کیفیات فضایی^۲ که موجب ارتقاء شخصیت خاص مکان و چشم انداز می شود؛ سوم، زمینه های ارتباط انسان با محیط و ارتقای بصیرت ها و دیدگاه ها در زمینه نوعی از طراحی و برنامه ریزی که بیشتر با روح مکان در تماس است (Seamon, 1996, 8).

ویژگی های روش پدیدارشناسانه از نگاه سیمون

پرتوی به نقل از سیمون (2000b) ویژگی های روش پدیدارشناسانه را به شرح زیر بر می شمرد: (پرتوی، ۱۳۸۷، ۱۶۸)

- محقق باید از طریق درگیری دست اول و طولانی، ارتباطی نزدیک با پدیده برقرار سازد. امکانات روش شناختی برای این کار شامل مشارکت محقق در تجربه، مصاحبه های عمیق^۳ با شخص یا افراد واجد تجربه مورد نظر یا مشاهده دقیق و توصیف موقعیت مرتبط با تجربه است. محقق باید در صدد یافتن راه هایی برآید که خود را در موضوع مورد نظر غوطه ور سازد و تا حد ممکن با آن آشنا شود.

- پدیدار شناس باید بپذیرد که پدیده را نمی شناسد ولی می خواهد آن را بشناسد. در واقع، پدیدار شناس فرض را بر این می گذارد که نمی داند چه چیزی را نمی داند و فرآیند تحقیق را بر گستره ای از جست و جو و اکتشاف قرار می دهد؛ بنابراین همواره باید روش خود را به تبعیت از ماهیت و اقتضای پدیده مورد بررسی انتخاب نماید. ممکن است رویه هایی که برای بررسی یک مسئله مناسب است، در مورد مسئله ای دیگر نامناسب باشد. در این حالت، عامل اصلی برای سر در آوردن و رمزگشایی پدیده، خود پدیدار شناس است که باید به طور مستقیم و منعطف با آن مواجه شود. پدیدار شناس هیچ حس روشنی از آنچه در طی تحقیق خود به دست خواهد آورد یا از روند اکتشاف خود ندارد. در اینجا مهارت، ادراک و از خود گذشتگی وی، نیروی محرکه تحقیق پدیدار شناسانه و تعیین کننده هر نوع رویه روش شناختی خاص است.

- از آنجا که خود محقق که ابزار انسانی تحقیق است قلب روش پدیدار شناسانه محسوب می شود، باید روش های خاصی را در تحقیق خود به کار برد که به راحتی و سادگی تجربه انسانی را به تصویر می کشد؛ بنابراین، بهترین روش های پدیدار شناسانه، آنهایی هستند که امکان می دهند تجربه انسانی به شیوه ای غنی، و به صورت چند بعدی شکوفا گردد. بدین ترتیب رویکرد پدیدار شناسانه به پدیده ای خاص، به طور خلاقانه گسترش می یابد و روند سیالی از روش ها و فرآیند تحقیق را امکان پذیر می سازد.

بسط چند مفهوم کلیدی پدیدار شناسی از دیدگاه سیمون

فرد و جهان؛ دو جزء جدایی ناپذیر

تمرکز پدیدار شناسی بر مسیری است که از طریق آن افراد در ارتباط

بحران مکان از بارزترین مشکلات شهرسازی معاصر است. این بحران سبب ایجاد شهرها و فضاهای شهری فاقد شخصیت و فاقد روح مکان گردیده است. در حالی که اثر مدرنیته بر مکان، منجر به کاهش آن شده، گرایش به جهانی شدن متعاقباً اعتبار آن را زیر سؤال برده است. انسان مدرن فراموش کرده است که کیست و معنای وجودی او چیست و از این رو حس مکان خود را در جهان از دست داده است (پرتوی، ۱۳۸۲، ۴۲). بشر امروز در معرض خطر یکنواختی، یکسانی و بی روح شدن فضاهای شهری و از دست دادن «حس مکان» نسبت به محیط جغرافیایی خود است که این امر را می توان یکی از نیرومندترین و سهمگین ترین کشمکش هایی دانست که برنامه ریزان و طراحان شهری قرن حاضر با آن دست به گریبانند.

در رابطه با پدیدار شناسی مکان، صاحب نظران فراوانی به بحث و بررسی پرداخته اند. اما در مقاله حاضر از میان متفکرین مطرح در قرن حاضر، دیدگاه های ارزشمند دیوید سیمون، در این موضوع مطرح و مورد بررسی قرار گرفته است. در ادامه، واژه های کلیدی پدیدار شناسی (نظیر زیست جهان، قصدمندی، مکان) با زبانی ساده و در عین حال جامع با تکیه بر دیدگاه های سیمون برای استفاده در بحث پیش رو، تعریف خواهد گردید. این واژه های کلیدی در راستای توصیف «حس در خانه بودن (راحتی در مکان)» و ویژگی های یک «خانه خوب» که آن را به یک مکان مبدل می سازد، بررسی شده است.

مفهوم پدیدار شناسی از دیدگاه سیمون

پدیدار شناسی با هر عنوانی، کوششی برای دیدن واضح تر خود و جهان پیرامون است. اگر چنین دیدنی تحقق یابد، آن گاه این امکان میسر می گردد تا زندگی متفاوت تر و نقادانه تر از نظریه ها و دیدگاه هایی که شکل و معنی هستی بشر را محدود می کنند، درک شود. دیوید سیمون پدیدار شناسی را زبان مفهومی مفیدی برای ایجاد وفاق بین آن دسته از طراحان محیط که از رویکردهای شهودی برای شناخت استفاده می کنند از طرفی و آن دسته از پژوهشگران دانشگاهی که بیشتر از رویکرد عقلایی استفاده می کنند، از سوی دیگر، می داند. از دیدگاه او پدیدارشناسی می تواند تنش های شدید بین حس کردن و فکر کردن، شناختن و طراحی کردن، و نیز تجربه ی زیسته ی دست اول و گزارش های مفهومی دست دوم از آن را کاهش دهد (Seamon, 2000b, 178).

به طور کلی در پدیدار شناسی محیط و مکان سه موضوع اصلی مورد آزمون و بررسی قرار می گیرد: اول، خصوصیات اساسی و ارتباطات درونی تجربه محیطی؛ دوم، خصوصیات اصلی محیط، نظیر صدا، توپوگرافی، نور

با جهان خود موجودیت می‌یابد. در موضوع بودن (هستی)^۴ و زمان، هایدگر معتقد است که در فلسفه و روان شناسی مرسوم، ارتباط بین فرد و جهان به یکی از دو نوع چشم انداز ایده آلیستی^۵ یا رئالیستی (واقعیت‌گرایی)^۶ تقلیل می‌یابد. در نگاه ایده آلیستی، جهان تابعی از فردی است که از طریق آگاهی به محیط حیات بخشیده و از این‌رو، فعالانه جهان خود را می‌شناسد و آن را شکل می‌بخشد. در عوض، یک رئالیست به نگاه‌های افراد به عنوان تابعی از جهانی که در آن جهان بر فرد و عکس‌العمل‌های او تأثیر می‌گذارد، می‌نگرد (Seamon, 2000a, 6). هایدگر معتقد است که هر دو گونه نگرش مذکور با ماهیت زندگی بشری غیر قابل لمس هستند؛ چراکه آنها جدایی و ارتباطی جهت‌دار بین انسان و جهان فرض می‌نمایند. در عوض، هایدگر معتقد است که افراد جدای از جهان وجود ندارند بلکه، به‌گونه‌ای صمیمی (محرّم) آن را در بر گرفته و در عین حال در آن غوطه‌ورند. همچنین اندیشمندی از اصطلاح «کلیتی تجزیه‌ناپذیر»^۷ برای بیان ارتباط میان فرد و جهان استفاده نموده‌اند (Stewart & Mukunis, 1990, 9). این همان چیزی است که هایدگر از آن با عنوان "Dasein" یا «بودن (هستی) - در-جهان»^۸ یاد می‌کند. غیر ممکن است که به این سوال پاسخ گفته‌شود که آیا افراد جهان را می‌سازند یا جهان افراد را؟ چرا که هر دو همواره همراه یکدیگر وجود می‌یابند و می‌توان به درستی در قالب اصطلاح ارتباط کل نگرانه^۹ «بودن (هستی) - در-جهان» این امر را تبیین نمود. در حقیقت بین انسان و جهان نوعی وحدت و یگانگی جدایی‌ناپذیر وجود دارد. در این راستا، پدیدار شناسی با این تفکر که جهان و فرد غیر قابل تقسیم هستند، جای نگرش‌های ایده‌آلیستی و رئالیستی را می‌گیرد و در این مفهوم، یک کل فرد - جهان^{۱۰} ماهیتی بیش از هر دوئی آن دو به تنهایی می‌یابد. یک چالش اصلی پدیدار شناسی توصیف خصوصیات فرد - محیط به‌گونه‌ای است که از دوگانگی «سوزه»^{۱۱} و «بُزه»^{۱۲} دوری نماید (Seamon, 2000a, 6). همچنین سیمون از قول پولبو و تامسون (1997, 7) توضیح می‌دهد که تجربهٔ انسان به طور متوالی (پیوسته) به سوی یک جهانی که هیچگاه آن جهان را در تمامیت خود دارا نبوده اما همواره در راستای آن جهت‌دهی شده، معطوف است.

در جهت تبیین چگونگی ارتباط آگاهانه افراد با جهان‌های خود، محققان حوزهٔ رفتاری - محیطی که از پدیدار شناسی بهره می‌گیرند، نوعاً از دو واژه کلیدی زیست - جهان^{۱۳}، و مکان یاد می‌کنند. این انگاره‌ها برای یک رویکرد پدیدار شناسانه به تحقیق حوزهٔ رفتاری - محیطی بسیار پر اهمیت و معنی دار است؛ زیرا هر یک به پدیده‌ای اشاره دارند که در وضعیت طبیعی و حقیقی آن، افراد و جهان را همواره در کنار یکدیگر نگاه داشته و همچنین در رابطه با جنبه‌های کالبدی، فضایی و محیطی

و رویدادهای بشری سخن می‌گوید.

زیست - جهان

سیمون در تعریف خود از زیست - جهان می‌گوید: زیست - جهان به زمینه، مفهوم و آهنگ تلویحی و سرپستهٔ زندگی روزمره اشاره دارد؛ زندگی روزمره‌ای که مردم به طور طبیعی به آن توجه فکورانه و تأمل‌آمیزی ندارند. زیست - جهان هم زندگی عادی را در برمی‌گیرد و هم زندگی غیرعادی را، هم شامل زندگی دنیوی و معمولی می‌شود و هم زندگی شگفت‌انگیز؛ اعم از آنکه تجربه‌ای عادی باشد یا خارق‌العاده. «این زیست - جهان که تجربه‌ها در آن رخ می‌دهند، معمولاً خارج از دید و توجه است؛ زیرا نوعاً انسان‌ها تجارب خود را در این عالم آگاهانه و به طور عمومی شکل نمی‌بخشند، بلکه این تجارب صرفاً رخ می‌دهند»^{۱۴} و افراد چگونه اتفاق افتادن آنها را لحاظ نمی‌کنند، اعم از آنکه به طور اتفاقی رخ دهند یا بخشی از ساختارهای تجربی بزرگ تر باشند» (Seamon, 2000b, 159).

در این رابطه «وضعیت طبیعی (ذاتی)»^{۱۵}، نیز اصطلاحی است که با کمک آن پدیدار شناسان حالت درونی که در آن فرد جهان روزمره را لمس می‌کند، بیان می‌دارند. در این حالت از توجه و آگاهی، افراد، زیست - جهان را بدون پرسش می‌پذیرند و به ندرت قبول می‌کنند که این جهان می‌تواند به گونهٔ دیگری نیز باشد (Seamon, 2000a, 8)؛ مگر زمانی که زیست - جهان به طریقی دچار تغییر شود؛ برای مثال وقتی که خانواده‌ای، خانه‌شان را از دست می‌دهند یا تعریض معبری موجب افزایش ترافیک در خیابانی شود که در آنجا زندگی می‌کنند، آن گاه به طور طبیعی از زیست - جهان خود آگاه می‌شوند.

در پدیدار شناسی محیطی سه موضوع مرتبط با زیست - جهان به طور خاص واجد اهمیت است: (پرتوی، ۱۳۸۷، ۱۵۷)

- ماهیت تجربهٔ بشری، به خصوص در ارتباط با محیط فیزیکی؛
- ماهیت جهان، به خصوص جنبه‌های محیطی و جغرافیایی آن؛
- ماهیت ارتباط انسان - جهان (محیط)، آن گونه که قابل شناخت از طریق دانش واژه‌هایی چون زیست - جهان و بودن - در - جهان باشد.

مکان

به زعم سیمون یک بعد پر اهمیت و معنی دار زیست - جهان، تجربهٔ انسانی مکان است که علی‌رغم انتقادات مطرح از سوی غیرپدیدارشناسانی نظیر راپاپورت (۱۹۹۴)، به صورت کانون تمرکز در کارهای پدیدارشناسانه در تحقیق رفتاری - محیطی مبدل گردیده است (Seamon, 2000a, 9). مکان نه تنها به یک محل جغرافیایی اشاره دارد، بلکه مؤید شخصیت اصلی یک جا^{۱۶}، که موجب تمایز آن

از سایر جاها می شود، نیز هست. بدین ترتیب در مکان، ابعاد گوناگونی گردهم می آیند تا محیطی متمایز را پدید آورده و حس خاص محلّیت^{۱۷} را ایجاد کنند (Seamon, 1982, 130). در روانشناسی محیطی مرسوم، مکان برآیندی از نیروهای متنوع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روان شناختی تلقی می شود که در لحظه خاصی از زمان در آن تأثیر می گذارند. فرض بر آن است که مداخله مناسبی از نیروهای یاد شده می تواند مکان را از حالتی به حالت دیگر درآورد. به عبارت مناسب تر، مداخله انسان می تواند در ماهیت مکان تأثیر بگذارد و به آن شکل بدهد. مداخله انسانی در مکان، زمانی بیش از همیشه موفق خواهد بود که بتواند ابتدا شخصیت اصلی مکان را بشناسد و پیرو آن، محیط هایی انسانی ایجاد نماید که با این شخصیت بیشتر هماهنگ باشند تا آنکه ناسازگار، تحمیلی و دیکتاتور مآبانه (Seamon, 1982, 131). مکان، زمینه ای برای وقوع فعالیت هاست و عموماً دارای یک هویت / شخصیت شناختی^{۱۸} است. هویت مکان از ارزش های فردی و جمعی نشأت می گیرد و با گذر زمان عمق، گسترش و تغییر می یابد. شولز مطالعه مکان را مطالعه رویدادها و حوادثی که در آن اتفاق می افتد، می داند و معتقد است که مجموعه ای از رخدادها، شکل ها، رنگ ها، و بافت ها شخصیت یک مکان یا هویت آن را شکل می دهد (امین زاده، ۱۳۸۹، ۵). همچنین مکان در برگزیده دنیاها، اجتماعی متنوع و دارای تاریخی است که گذشته، حال و آینده را به هم می پیوندد. هر کدام از این جنبه ها واجد اهمیت است؛ اما در تصویر پدیدار شناسانه مکان، این جنبه ها احتمالی و امکانی است، لذا در درجه دوم اهمیت قرار دارند. آنچه واجد اهمیت حقیقی است، وجود برخی ارتباطات درون ساختاری است که شاید بتوان یکی از مهم ترین آنها را دیالکتیک درون - بیرون دانست (Seamon, 1982, 137).

سیمون (2000a) به کتاب کیسی^{۱۹} (۱۹۹۴) در فلسفه اشاره می کند که در آن وی از مکان به عنوان یک ساختار هستی شناسی مرکزی بنیان گر و شکل دهنده تجارب انسانی یاد می کند و می نویسد: «مکان» با کمک قدرت و توان «احاطه ناپذیر بودنش»^{۲۰} توسط هیچ چیز به غیر از خودش، به یکباره محدوده و شرط^{۲۱} هر آنچه وجود دارد، گردیده است ... مکان ها به عنوان شرط تمامی چیزهای موجود، به کار می روند «بودن»، در مکان، به بودن مبدل می گردد (Casey, 1994, 15-16). مکان را می توان تا حدی یک ساختار هستی شناسی مرکزی «بودن در جهان» دانست؛ چراکه وجود و بودن ما به عنوان «هستی مجسم (تجسم یافته)»^{۲۲} است. «ما توسط جسم، محدود به بودن در مکان شده ایم» (Ibid, 104). از این رو برای مثال، تمامی فرم های کالبدی (فیزیکی) جسم انسان بی درنگ به جهان ما در قالب اینجا و آنجا، نزدیک و دور، پایین و بالا، بالای و در زیر، راست و چپ و ... نظم و ترتیب می دهد (Seamon, 2000a, 8).

همچنین سیمون از بحث های فلسفی گسترده رلف (۱۹۹۳؛ ۱۹۹۰؛ ۱۹۷۶) به عنوان یک راهنمای مفهومی مهم برای پدیدار شناختی تجربی مکان یاد می کند (Seamon, 2000a, 9). در حقیقت همواره ارتباط بین درون و بیرون، به طور وسیعی در مطالعات پدیدار شناسانه مکان مورد توجه بوده است و کتاب «مکان و بی مکانی» رلف (۱۹۷۶) از نگاه سیمون (۱۹۹۶) در زمره بهترین این منابع به حساب می آید. رلف در پاسخ به این سؤال که «چرا و چگونه مکان ها برای مردم واجد معنی می گردند؟» درباره ارتباط بین فضا و مکان و این که اشخاص چه نوع فضاهایی را تجربه می کنند و این تجارب فضایی چه ارتباطی با حس مکان آنها دارند، سخن می گوید. از نظر وی، خاصیت اصلی مکان در توان آن برای نظم دهی و تمرکز بر مقاصد، تجربه و رفتار بشری به طور فضایی نهفته است (Seamon, 1996, 5). رلف در این کتاب نشان می دهد که در درون بودن، کیفیتی بسیار مهم است که از طریق آن فضا به مکان ارتقاء می یابد؛ کیفیتی که ابقاء کننده عمیق ترین حس سکونت و سکنا گزینی است. بر اساس این دیدگاه هسته و عامل اصلی در تجربه مکان در درون بودن یا عرصه درونی است، و این مفهوم به معنای میزان تعلق است که مردم به مکان دارند و خود را با مکانی شناسایی می کنند (Seamon, 2000a, 10). بدین ترتیب، مکان های گوناگون با توجه به درجات گوناگونی از درون بودن و در بیرون بودن، شخصیت های متفاوتی را نزد مردم پیدا می کنند و تجارب انسانی به کیفیت های گوناگونی از معنا و احساس دست می یابند. به نظر رلف پدیدار شناسی مکان باید به معنای بررسی جزء به جزء و دقیق هر یک از روابط دیالکتیکی درون ساختاری مکان باشد (Seamon, 1996, 6).

همچنین سیمون (2000a) از مطالعات پدیدار شناسانه میلیون (۱۹۹۳) - کسی که به صورت پدیدار شناسانه تجربه ۵ خانواده روستایی کانادایی را، که مجبور به ترک مزارعشان به سبب ساختن یک مخزن سد در آلبرتا جنوبی شده بودند، مورد سنجش قرار داد- به عنوان نمونه ای موفق از مطالعات پدیدار شناسی یاد می کند. میلیون با الهام گرفتن از نظریات درون و بیرون رلف (رلف، ۱۹۷۶)، برای شناخت شخصیت کیفیات زنده^{۲۳} مرکزی، آنچه که وی از آن تحت عنوان تغییر مکان غیرارادی (ناخواسته)^{۲۴} یاد می کند، شروع به جستجو و تحقیق می نماید. با بهره گیری از مصاحبه های عمیق با خانواده هایی که پایه مطالعات وی را تشکیل می دادند، او نشان داد که چگونه مکان مقدم بر جابجایی غیرارادی، قابل درک است. (۱) مضطرب و ناآرام شدن^{۲۵}، (۲) تلاش برای ماندن و (۳) اجبار داشتن به پذیرش در مطالعات میلیون به عنوان سه مرحله نخستین جابجایی غیر ارادی مطرح گردید که به وسیله آن خانواده ها دانستند که باید مکان خانه خود را ترک نمایند. این فرآیند

جسم مموری؛ عاملی تأثیرگذار در ایجاد مراکز برای خود و اشیاء

انسان هر جا که می رود حتی برای مدت زمان کوتاه، مکان هایی را ایجاد می کند که دنیا و فعالیت های فضایی خود را حول محور آن شکل می دهد. این «مراکز» به شخص شخصیت فضایی و مکانی داده و او را در محیطی قرار می دهد که در آنجا خود را پیدا می کند. بعضی اعضای گروه مورد بررسی از بازدید از یک شهر صحبت کردند که در آنجا دریافتند مکان سکونت آنها بلافاصله مبدل به یک «مرکز» برای حرکت و ادراک محیط شده است. «مراکز» در سفرهای کوتاه تر نیز ایجاد می شوند. یک ماشین برای مثال ممکن است در یک سفر کوتاه برای خرید تبدیل به یک مرکز موقت شود. حتی در مکان هایی که ما خیلی کوتاه با آنها سرو کار داریم، مانند توقفگاه کنار جاده همچنان تمایل داریم مراکز ایجاد کنیم و خود را حول محور آنها جهت یابی نماییم. وقتی شما در کنار یک جاده برای خوردن ناهار یا استراحت توقف می کنید، حتی آنجا نیز مکانی را برای خود تعریف می کنید، می نشینید، و سپس عموماً زمان باقیمانده خود را بر حسب آن مکان می گذرانید. وسایل ثابت خاص مانند صندلی، میز تحریر، میز و رختخواب نیز درون فضاهای داخلی مختلف می توانند تبدیل به «مراکز» شوند. دیگر مکان های بزرگتر نیز مانند اداره ها، پارک ها، مغازه ها، رستوران ها و دیگر محل های تمرکز فعالیت ها وقتی که به کرات مورد استفاده قرار می گیرند تبدیل به مرکز می شوند؛ به عنوان مثال هنگامی که شخصی به طور منظم برای پیاده روی به پارک می رود یا برای خرید به نانوایی محل می رود این مکان ها، ممکن است به طور منظم مورد استفاده قرار گیرند و بنابراین با جریان های روزمره زمان - فضا و حرکات منظم بدن و مکان مرتبط گردند (Seamon, 1979, 64).

از سوی دیگر افراد علاوه بر ایجاد مراکز برای خود، مکان هایی نیز برای اشیاء ایجاد می کنند یا در نظر می گیرند. هر شیئی به یک مکان خاص تعلق پیدا می کند و شخص می تواند اشیاء محل زندگی خود را نظم ببخشد. طبق گفته های دیگر (۱۹۶۲، ۱۳۶) «مناطق»^{۳۱}، مکان هایی مشخص ایجاد می کنند که شخص بتواند در آنجا به سرعت اشیاء و ابزارهای مورد نیاز برای یک کار خاص را پیدا کند. این منطقه ها به عقیده های دیگر (۱۹۶۲، ۱۳۸-۱۳۷) دارای کیفیت «آشنایی ناپیدا (نامحسوس)»^{۳۲} هستند چرا که عموماً به آنها توجه نمی شود و فقط هنگامی که نمی توانیم چیزی را پیدا کنیم توجه ما به آنها جلب می شود. برای مثال چندین نفر از افراد مورد مطالعه در تحقیق پدیدار شناسانه سیمون گزارش نمودند که آنها ماشین خود را در جای خاص و مشخصی پارک می کنند. یک عضو گروه نیز اظهار داشت که به دلیل نداشتن فضایی برای پارک ماشین احساس ناراحتی و «سردرگمی» می کند (Seamon, 1979, 64-65).

سپس به (۴) تأمین یک محل سکونت^{۳۶} و پس از آن (۵) جستجو برای یافتن مسکنی جدید می پردازد. در نهایت، با شروع (۶) حرکت به سوی دیگر^{۳۷}، (۷) یادآوری های ناراحت کننده، و (۸) تمایل به ساکن شدن، خانواده ها به سوی مرحله ای که به مرحله ساخت دوباره تعلق دارد، گام می نهند. میلیون مطالعات خود را در زمانی که خانواده ها سومین سال پس از اسکان مجدد را سپری می نمودند نیز ادامه داد. فصل آخر مطالعات وی نشان می دهد که امید به ساخت مجدد مکان وجود دارد. سیمون معتقد است مطالعات میلیون بسیار مهم و معنی دار است؛ چراکه این مطالعات پایه و اساس یک تجربه مکان برای یک گروه از افراد را آزموده و مراحل زندگی در فرآیند از دست دادن (گم کردن) مکان و تلاش برای سکونت مجدد، را ترسیم نموده است (Seamon, 2000a, 10).

«فان» و «مس درفان» بودن (راحتی در مکان)^{۳۸}

سیمون (2000 a) معتقد است یک جنبه مهم دیگر زیست - جهان، خانه و «حس در خانه بودن یا حس راحتی در مکان» است که شرایطی را پدیدار می سازد که افراد از طریق آن در جهان غوطه ور می گردند و غالباً از نگاه هستی شناسانه^{۳۹} بیان می شود. به عقیده وی، خانه مهم ترین مرکزیت ذهنی مکان و تعلق به آن است؛ «آپارتمان مکان مخصوص من است». «من هنگام ترک آپارتمانم احساس بدی دارم؛ من به آن تعلق پیدا کرده ام و دلم برای آن تنگ می شود». اینها همگی جملات افرادی است که در مطالعه پدیدارشناسانه سیمون (۱۹۷۹) آورده شده است. بر این اساس تعلق به خانه با تجربه «حس در خانه بودن» مرتبط است. «حس در خانه بودن» در واقع شرایط بدیهی راحت بودن و آشنا بودن با محیط زندگی روزمره است. سیمون معتقد است علاوه بر اینکه خانه مکانی برای حفاظت و دفاع است، همچنین گویای خلاقیت و نیز مراقبت کردن از ساکن خود نیز هست؛ کسی که در خانه است، شرایط بهتری برای زندگی راحت و رشد و نمو دارد. حس در خانه بودن ریشه اصلی قدرت و رشد شخصی و اجتماعی است و می تواند نقش اساسی در رشد و پرورش جامعه داشته باشد (Seamon, 1979; 2000b).

سیمون در نوشته های خود، پیش از پرداختن به اجزاء تشکیل دهنده حس در خانه بودن، به دو مقوله مهم می پردازد: اول، نیروی تثبیت کننده دائمی جسم محوری و دوم، لایه احساسی تجربه که سیمون آن را احساس محوری^{۴۰} می نامد و یک مکان را «متعلق به» یک شخص می کند. نیروهای مرتبط با جسم و احساسات به شکلی چند گانه و در هم تنیده، شخص را مانند نخ های نامرئی به مکان هایی به نام خانه مرتبط می سازند. هنگامی که شخص این روابط را به گونه ای تغییر می دهد، این نیروها تحت فشار قرار گرفته و شخص احساس ناراحتی، دشمنی، سردرگمی، دلتنگی یا پاسخ های احساسی مشابه می کند (Seamon, 1979, 61).

اسساس مموری و تعلق به مکان

حس تعلق یکی از نمود های ارتباط عاطفی بین شخص و مکان و مظهر بارزی از تجسم احساس محوری است. افراد در مورد مکان‌هایی که برای آنها مهم بوده یا هست، با اشتیاق حرف می‌زنند. به طور مشابه، مکان های اشیاء نیز حس تعلق ایجاد می‌کنند. به ویژه اگر مکانی برای مدتی طولانی وجود داشته باشد. حس تعلق برخی اوقات از نقطه نظر «جذابیت» تعریف می‌شود: یک مکان شخص استفاده کننده از آن را به سمت خود جلب می‌کند. تعلق به یک مکان به عنوان «نزدیکی» نیز توصیف می‌شود؛ فرد استفاده کننده، خود را نزدیک مکان‌هایی احساس می‌کند که آنها را دوست دارد. تعلق به مکان نه صرفاً به احساسات مثبت، بلکه به مجموعه ای از احساسات منفی مانند اضطراب و ناراحتی نیز مربوط می‌شود. حس منفی وقتی ایجاد می‌شود که مکان‌ها به نحوی دچار تغییر شوند. یک میز غذا خوری را در نظر بگیرید که هنگام تمیز کردن مقداری از محل اصلی خود جابجا می‌شود. در این هنگام اعضای خانواده هنگام خوردن غذا احساس ناراحتی کرده و بلند می‌شوند و میز را به محل اولیه خود برمی‌گردانند. این «احساس بازگشت»^{۳۳} است که فرد را وادار می‌کند یک چیز را به همان صورتی که هست نگاه دارد. سیمون لایه تجربی مربوط به این حس تعلق به مکان را احساس محوری می‌نامد که ماتریسی است از احساسات مشترک افراد که در شدت های مختلف به سمت مراکز، مکان‌ها و فضا های دنیای جغرافیایی روزانه شخص گسترش پیدا می‌کند. احساس محوری به دو شیوه عمل می‌کند: احساسات مثبت، مراکز و اماکن را حفظ کرده و هنگام تغییر این مراکز و اماکن احساسات منفی ایجاد می‌کند. احساس محوری یک جهت داری هوشمند^{۳۴} شبیه به جسم محوری را در خود دارد اما از این لحاظ که به جای جسم شخص از احساسات او بر می‌آید، متفاوت است. احساس محوری در کنار جسم محوری یک پیروزی عمده تجربی است که اساس روابط ما را با دنیای جغرافیایی تشکیل می‌دهد. احساسات برای مراکز یا مکان‌ها ممکن است به لحاظ منطقی اغلب نامتجانس و یا حتی احمقانه به نظر برسند. اما طبق یک جمله کلیشه ای - قلب هم دارای ذهن خاص خود است - و به گونه ای عمل می‌کند که با تعلقات به مکان و فضا پیوند درونی داشته باشد. در اینجا، بررسی ماهیت دقیق احساس محوری مد نظر نیست. واضح است که احساس محوری پیوند هایی با دیگر ابعاد جهان برقرار می‌کند؛ از جمله با جنبه های اجتماعی، اقتصادی و میان فردی آن. عشق به اشخاص، هنر یا خدا؛ حس وظیفه شناسی و تنفر از تبعیض در احساس محوری ریشه دارند. آنچه در اینجا مورد نیاز است یک پدیده شناسی از لایه احساسی تجربی انسان است. همچنین باید به این نکته نیز توجه نمود که هم جسم محوری و هم احساس محوری برای آشنا شدن و تعلق پیدا کردن به یک محیط جدید، احتیاج

به زمان دارند. این دو نیرو حداقل تغییر را در محیط محل زندگی ترجیح می‌دهند و هنگامی که مکان یا فضای همیشگی مورد تهدید قرار گیرد یا دستخوش تغییر شود، با ابراز ناراحتی و سردرگمی عکس العمل نشان می‌دهند (Seamon, 1979; 2000a).

مفاهیم (اجزاء) اصلی مس در فانه بودن (راحتی در مکان)

مشاهدات سیمون در مورد خانه، پنج مفهوم اصلی تجربه «حس در خانه بودن» را مشخص می‌کند: ریشه دار بودن^{۳۵}، از آن خود سازی^{۳۶}، احیاء (باززنده سازی)^{۳۷}، آرامش^{۳۸}، روابطی گرم و دوستانه^{۳۹}. در ادامه، به هر کدام از این مفاهیم برای دستیابی به تصویری یکپارچه و کلی از «حس در خانه بودن» پرداخته شده است.

ریشه دار بودن

به عقیده سیمون ریشه دار بودن در واقع قدرت خانه در سازماندهی لایه روزمره و واقعی - جسمانی^{۴۰} فضای زندگی فرد می‌باشد. یعنی، خانه باعث ریشه دار شدن تعلقات فضایی شخص شده و یک مرکز کالبدی برای حرکت و بازگشت ایجاد می‌کند. اگرچه خانه بخشی از یک گستره جغرافیایی بزرگتر است، یک مکان خاص محسوب می‌شود؛ چراکه فرد رفت و آمدهای خود را حول محور آن سازماندهی می‌کند. جسم انسان، اساس مفهوم «ریشه دار بودن» است. از طریق تکرار چرخه ترک کردن و بازگشتن به یک محل، بواسطه جسم محوری، مکان قرارگیری خانه را می‌شناسد و راه‌ها، مکان‌ها، افراد و اشیاء متعلق به آن را درک می‌کند. در حقیقت همواره جسم محوری فرد را به سمت خانه - مقصد همیشگی خود - می‌کشاند.

آشنایی بدنی در خانه گسترش می‌یابد و مکان‌هایی برای اشیاء و نظم‌هایی برای فعالیت‌های شخصی ایجاد می‌کند. شخصی که در خانه است می‌تواند به آسانی در خانه حرکت کند چون جسم محوری این مکان را از نزدیک می‌شناسد. اشیاء و وسایل ضروری در دسترس هستند. حرکت‌های منظم بدن و روال‌های متداول زمانی - مکانی نیز ارتباط نزدیکی با خانه دارند. کارهای عادی و منظم مانند بیدار شدن، آرایش کردن، لباس پوشیدن و آشپزی کردن دارای زمان و مکان خاص و منظمی در خانه هستند. به همین ترتیب ترک کردن خانه و بازگشتن به آن ممکن است طبق عادت ثابت شود. بخش اعظمی از رفتار هر روز یک شخص خودکار اتفاق می‌افتد؛ چراکه ریشه‌دار شده است و بدین ترتیب در مصرف انرژی ذهنی شخص صرفه جویی می‌شود. ریشه دار بودن رفتارها از طریق فعالیت‌های فیزیکی ایجاد می‌شود و برای توسعه احتیاج به زمان دارد. شخصی که تمام زندگی اش را در یک مکان

احیاء به قدرت تجدید کنندگی خانه اطلاق می شود. به بیان روشن تر خانه در خود استراحت فیزیکی دارد. مشاهدات مختلفی در مورد خانه به خوابیدن و محل خواب پرداخته اند. برای مثال یکی از اعضای گروه مورد مطالعه بدون خوردن شام شروع به رانندگی در شهر تا دیر وقت کرده بود تا بتواند در خانه خود و نه در جای دیگر بخوابد. رختخواب نیز مکانی خاص در خانه است. بعضی اعضای گروه مورد مطالعه از ویژگی خصوصی بودن این مکان می گفتند. آنها از اینکه بدون اجازه، شخصی روی رختخوابشان بنشیند احساس ناراحتی می کردند. اهمیت ویژه رختخواب، تا حدودی مربوط به فعالیت های جنسی نیز می باشد. در این معنا رختخواب منشاء فضایی انسان است. به علاوه، اهمیت رختخواب مربوط به از آن خود سازی هم می شود. بدون امنیت و حریم خصوصی خانه استراحت مؤثر مشکل یا غیر ممکن می شود. شخصی که خوابیده است می تواند بدون ترس یا تهدید به هر شکلی که می خواهد استراحت کند. عادت قفل کردن درها نیز نشان دهنده اهمیت امنیت در زمان استراحت و خواب است. علاوه بر تأمین یک مأمن و پناهگاه مناسب برای خوابیدن، خانه می تواند باعث احیاء «روانشناختی» نیز شود. یکی از اعضای گروه مورد مطالعه سیمون توضیح داد که «من به آپارتمان خودم برگشتم تا تجدید قوا کنم. من نمی دانستم آنجا چه کاری می خواهم انجام دهم ولی می دانستم که خانه به من کمک می کند که احساس بهتری داشته باشم». خانه از طریق این قدرت احیاء، مکانی ثابت ایجاد می کند که در آن شخص می تواند انرژی های فیزیکی و روحی خود را در آن باز یابد (Seamon, 1979, 70-73).

آسایش

آسایش به آزادی فعالیت ها اطلاق می شود: شخصی که در خانه است می تواند هر طور که راحت باشد و هر کاری که دوست دارد انجام دهد. یکی از اعضای گروه مورد مطالعه می گفت: «خانه من جایی است که من می توانم خودم باشم». خانه جایی است که فعالیت ها در آن آزادانه و بی دغدغه هستند و با مکان های عمومی که افراد در آن مجبورند در رفتارها و ایفای نقش خود به حفظ ظاهر متناسب با محیط عمومی بپردازند، متفاوت است. بدون محدودیت ها، شخص در خانه می تواند تمامی ابعاد شخصیتی خود را بروز دهد. بی آن که از تبعات آن نگران باشد، برای خود شیطنت نموده، منفی یا دوست داشتنی باشد. اهمیت آسایش ممکن است در مواقع بیماری به طور خاصی چشمگیر باشد. افراد مریض در خانه راحت تر هستند زیرا آنها «انرژی ندارند که وانمود کنند فردی هستند که در واقع نیستند». آسایش ممکن است در ویژگی های فیزیکی خانه منعکس شود که حس در خانه بودن (راحتی در مکان) را ایجاد کرده و به آن تداوم می بخشد. یکی از اعضای گروه مورد مطالعه

زندگی می کند در چند ماه و سال ابتدای بچگی اش رفتارهایش ریشه دار می شود. شخصی که محل زندگی اش را تغییر می دهد، باید با هر بار تغییر این ریشه دار کردن رفتارها را تجدید کند. به دلیل فرایند ریشه دار شدن رفتارها، «احساس در خانه بودن (راحتی در مکان)» به یکباره ایجاد نمی شود. آشنایی و راحتی فضایی و مکانی فقط با گذشت زمان و از طریق فرایندی فعال ایجاد می شود. در نهایت، فضا دیگر صرفاً مجموعه ای از محدوده ها، اشیاء و نقاط عینی که طبق آنها رفتارها می باید به لحاظ شناختی درک شوند، نیست. بلکه یک زمینه از رفتارهای پیش از تفکر است که در جسم می نشیند (Seamon, 1979, 69-70).

از آن خود سازی

خانه، فضا را از آن فرد می سازد. از آن خود سازی قبل از هر چیز شامل یک «حس تملک و کنترل» می شود: شخصی که در خانه است یک فضا برای خودش در اختیار می گیرد. از آن خود سازی فضا ممکن است در صورت تجاوز به خانه، از جهاتی، مختل شود؛ در این صورت احساس محوری سریع عکس العمل نشان می دهد. از آن خود سازی تا حدودی عملکرد زمینه فیزیکی خانه است اما به طور قابل ملاحظه تری توانایی ساکنین برای کنترل ورود و خروج به خانه را هم در بر می گیرد. یکی از اعضای گروه مورد مطالعه در نتیجه ورود سر زده و بدون دعوت یکی از آشنایانش در خانه احساس ناراحتی می کرد. در واقع مهمانان ناخوانده حس کنترل ساکنین خانه را به هم زده و احساس محوری را وادار به واکنش سریع می کرد.

یک بعد دیگر از آن خود سازی، «حریم خصوصی»^{۶۱} است. در مثال های بالا یکی از اعضای گروه مورد مطالعه می گفت: «او به حریم خصوصی ما تجاوز کرده بود». قابلیت تنها بودن در یک مکان بخشی از حس در خانه بودن (راحتی در مکان) است و شخصی که خانه اش این مکان را در اختیار او قرار نمی دهد تا حدودی احساس ناراحتی می کند. نبود از آن خود سازی ناشی از وجود تجاوز از جهاتی به خانه یا از دست دادن حریم خصوصی می باشد که در هر دو حالت، ساکنان خانه قدرت بدیهی کنترل و استفاده از فضای خانه را به نحو دلخواه از دست می دهند. لطمه به از آن خود سازی فضا منجر به عکس العمل احساس شخص می شود که خشم، اضطراب و ناراحتی را شامل می گردد. این پاسخ احساسی، ممکن است طولانی یا کوتاه باشد ولی هنگام وجود آن، دیگر شخص به معنای واقعی «در خانه» نیست.

احیاء (باززنده سازی)

سیمون (۱۹۷۹) می نویسد: شخصی که به دنبال استراحت است در واقع به دنبال بازیابی توان از دست رفته و رفع خستگی است.

که دکوراسیون آپارتمان خود را عوض کرده بود و پرده هایی در آن آویزان کرده بود که «معرف شخصیت او بودند» گفت: «خوب است که در مکانی زندگی کنی که نشان بدهد چطور فردی هستی». آسایش از احیاء و تجدید قوای فرد حمایت می کند و اساسی است که رشد فردی و اجتماعی شخصی از آنجا می تواند شروع شود (Seamon, 1979, 73).

روابطی گرم و دوستانه (صمیمیت)

صمیمیت به فضایی مملو از دوستی، وابستگی و حمایت گفته می شود که یک خانه موفق ایجاد می کند. یکی از اعضای گروه مورد بررسی بعد از اولین باری که به خانه دوستش رفته بود گفت: «خانه آنها احساسی گرم داشت. من از اینکه آنجا بودم احساس خوبی داشتم». یکی دیگر از اعضای گروه نیز گفت: «آن مکان مانند خانه بود، خیلی گرم و دنج. من دوست داشتم که بچه ای بودم که در آنجا زندگی می کردم. خیلی حمایت کننده بود». «مورد استفاده قرار گرفتن» یکی از الزامات روابطی گرم و دوستانه است، یک خانه یا اتاق گرم و صمیمی قطعاً مکانی نیست که مورد استفاده نباشد یا به ندرت از آن استفاده شود. در مکان هایی که مورد استفاده قرار نمی گیرند یا کمتر استفاده می گردند، سردی و حس خالی بودن راه می یابد. همچنین «مراقبت» نیز با صمیمیت و گرمای خانه مرتبط است. شخص به خانه اهمیت می دهد و به آن رسیده و آن را منظم و سالم نگه می دارد و خانه نیز در عوض حس نظم و زیبایی ایجاد می کند. صمیمیت بر خلاف دیگر ابعاد در خانه بودن یک کیفیت نامحسوس تر بوده و در همه خانه ها وجود ندارد اما با این حال قابل تشخیص است. این کیفیت جو سرزنده و شاد ایجاد می کند که حس زندگی را تقویت می نماید (Seamon, 1979, 73-75).

سیمون (2000 b) معتقد است برای افراد در دیگر زمان ها و مکان ها، حس در خانه بودن (راحتی در مکان) ممکن است شامل ابعاد دیگری علاوه بر آنچه ما بحث کردیم، بشود. برای یک بومی کوه های آپالچیان، یک فرد عشایر، یک کارگر مهاجر و خانه دار در حومه شهر ماهیت حس در خانه بودن (راحتی در مکان) متفاوت است. اما صرفنظر از بافت فرهنگی و تاریخی خاص، حس در خانه بودن (راحتی در مکان) به اشکال دیگری ممکن است نمود یابد؛ حتی اگر در یک کانکس کوچک روی یک قطعه فرش، یا سایت های مختلف برای توقف عشایر در مسافرت های سالانه خود یا اتاق یک متل برای یک فروشنده دوره گرد باشد (Seamon, 2000b, 88).

مس در خانه بودن (راحتی در مکان) در گذشته و حال

حس در خانه بودن (راحتی در مکان) در گذشته از «عرصه درونی وجودی (ذاتی)» نشأت می گرفت. افرادی که در یک مکان به دنیا

آمده اند و بقیه عمرشان را نیز در آنجا می گذرانند، در آن مکان احساس در خانه بودن (راحتی در مکان) می کنند که به طور ناخودآگاه تجربه می شود و هرگز مورد سوال قرار نمی گیرد مگر اینکه به ناگهان در اثر بلایای طبیعی یا رشد اجتماعی تغییری در آن رخ دهد. البته استثناهایی نیز وجود دارد مانند مسافران، افراد مطرود و ثروتمندان. اما برای اکثر افراد، محل تولد منحصر به فرد است. آنجا خانه است، صرف نظر از اینکه شرایط آن از نظر دیگران نامناسب و سطح پایین باشد. سیمون به سخن «وندل بری»^{۴۲} (۱۹۷۸) اشاره می کند که معتقد است در حالت گذشته حس در خانه بودن، افراد در تماس و نزدیک با مکان و محیط طبیعی زندگی می کرده اند. جنبه های زندگی کردن تداوم داشتند و هر مکان منحصر به فرد بوده است؛ هنگامی که بعضی کشاورزان، مخصوصاً در اروپا در مزارع خود زندگی می کردند و محل کار و خانه آنها یکی بود، کار و استراحت، کار و لذت، با یکدیگر توأم بوده و از هم جدا نبودند. زمانی مغازه داران درون، بالا یا پشت مغازه های خود زندگی می کردند. اعضای خانه در خانه به تولید غذا می پرداختند و خانه محل زندگی، آرایش، استراحت، آموزش و سرگرمی بود. افراد در این خانه ها به دنیا آمده، زندگی و کار کرده و در نهایت همانجا می مردند. این خانه ها، اگرچه عمومیت نداشت، اما از نظر مصالح و طراحی شبیه بودند و ظاهر، حس و بوی آنها متفاوت از یکدیگر نبودند. زیرا آنها پاسخ هایی خاص به مکان ها و محیط اطراف خود بودند (Seamon, 2000a, 14).

امروزه، در زمان تحرک و ارتباط جمعی، افراد به راحتی از فضای کالبدی می گذرند و به مقایسه و تغییر مکان می پردازند. حس در خانه بودن دیگر یک امر مسلم و حتمی نیست و با هر بار جابجایی باید دوباره ساخته شود. افراد بسیاری حس تعلق به مکان خاصی ندارند. در همین زمان، فناوری و فرهنگ جمعی منحصر به فرد بودن مکان ها را از بین برده و همسان شدن در سطح جهان را تبلیغ می کند. نتیجه آن چیزی است که رلف آن را «بی مکان بودن»^{۴۳} می نامد.

سیمون به نقل از بری (۱۹۷۸) بحث را این گونه ادامه می دهد که حالت مدرن حس در خانه بودن باعث بی مکان شدن و تکه تکه شده اجتماع شده است. حس خانه در مکان ریشه ندارد، و وقتی افراد در جایی زندگی می کنند که از ابعاد دیگر زندگی شان مانند کار فاصله دارد، «آنها آثار آنچه را انجام می دهند احساس نمی کنند». دیگر خانه ها پاسخ مهربانانه ای به محیط کالبدی و اجتماعی نیست؛ در عوض محصول تعمیم دهی، تولید کارخانه ها و مدها است و همه جا هست و هیچ جا نیست. خانه های مدرن، مانند فرودگاه ها شبیه به هم اند و در مکان های مختلف با یکدیگر تفاوت زیادی ندارند. شخصی که در یک اتاق مدرن ایستاده است احساسش با زمانی که هر جای دیگری ایستاده فرق نمی کند،

فقط کافی است چشم هایش را ببندد و تصور کند، خانه مدرن یک پاسخ به مکان آن نیست، بلکه پاسخی به موقعیت مالی و اجتماعی صاحب آن است. خانه نمایانگر موقعیت فرد است اما مرکز علایق یا آگاهی های او نیست. تاریخ زمان ما تا حدود زیادی حرکت مرکز آگاهی به سمت بیرون از خانه بوده است (Seamon, 1979; 2000a; 2000b).

نتیجه گیری

سیمون در بیان دیدگاه های خود در رابطه با مقوله واجد اهمیت خانه و مسکن گزیدن به این بحث می پردازد که ما به عنوان موجودات بشری نمی توانیم در مورد سکنا گزینی قصور کنیم؛ چراکه سکونت کردن، در نهایت، هسته وجودی اصلی در جهان است و از آن هیچ گریزی نیست. سکنا گزینی، همان قدر که وسیله است، هدف هم هست. در این مورد همیشه تنش مشخصی وجود داشته و در ادامه خواهد داشت؛ نوعی کاستی بین آنچه می خواهد انجام شود و آنچه ساخته می شود. پرسش مهم در این زمینه این است که چگونه در موقعیت های خاص اقدام به سکنی گزینی شود و چگونه می توان کیفیت این سکنی گزینی را به نحوی بهتر یا بدتر، تحقق بخشید؟ از نظر وی مسکن گزیدن یعنی «به عنوان یک موجود فانی در زمین بودن» و به تبع آن یعنی «لذت بردن، محافظت کردن و توجه و مراقبت کردن از مکان و جامعه ای که برای زندگی انتخاب کرده ایم». مسکن گزینی یعنی «زندگی کردن به گونه ای که با ریتم طبیعت همخوانی داشته باشد و در آن زندگی در تاریخ بشریت دیده و به سمت آینده هدایت و خانه ای ساخته شود که نماد هر روز گفتگو با محیط زیست بوم مدار و اجتماعی باشد». شاید آنچنان که سیمون نیز معتقد است بازگشت به این مفاهیم، بتواند طراحان و برنامه ریزان شهری را به سمت ایجاد خانه هایی مطلوب که واجد ویژگی مکان بودن هستند، سوق دهد. نوشتار حاضر تلاش نمود تا با بهره گیری از پدیدار شناسی، نگاه متداول و جاری به مقوله مسکن را دستخوش تغییر قرار داده و افراد درگیر در این حوزه را با آن روی دیگر سکه، یعنی خانه به مثابه یک مکان آشنا ساخته و عملکرد آنها را در رابطه با طرح ریزی این گروه از مهمترین خرد مکان ها ارتقاء بخشد.

آنچنان که در این مقاله بدان اشاره گردید، سیمون به «حس در خانه بودن (راحتی در مکان)» به عنوان مفهومی کلیدی در مقوله مسکن گزینی اشاره می کند و معتقد است خانه را می توان به مثابه یک مکان در عالی ترین درجات آن دانست؛ نگاهی متفاوت به مفهومی روزمره. به زعم وی، خانه می تواند مهمترین مرکزیت ذهنی برای دیگر مکان ها به شمار آید و به عنوان یک پدیده ویژگی هایی را نمایان سازد که معیاری برای سنجش مفهوم بودن یا نبودن مکان گردد. حس تعلق

و قلمروگرایی که فرد آن را در خانه می یابد، مفهومی برای سنجش یک مکان شهری در نمودهای متفاوتش خواهد بود. همچنین، آنچنان که «خانه» به ریشه اصلی قدرت و رشد شخصی و اجتماعی مبدل می گردد مکان جمعی نیز در ظهور خود به دنبال چنین نمودی خواهد بود و رشد اجتماعی بهره برداران خود را طلب خواهد کرد. آنچنان که سیمون با بهره مندی از نگاه ظریف پدیدار شناسانه خود پنج عنصر ریشه دار بودن، از آن خود سازی، احیاء، آرامش و روابط گرم و دوستانه را برای دستیابی به تصویری یکپارچه و کلی از حس در خانه بودن، ضروری می یابد، یک مکان شهری نیز می تواند تعالی وجودی خود را در انعکاس چنین معانی در خود، به منصف ظهور رساند و حس معنای «راحتی در مکان» را در «مکان» به عالی ترین شکل ممکن تعبیر نماید. از این رو شاید بتوان مفاهیمی چون ریشه دار شدن تعلقات فضایی شخص، و خلق مرکزیتی فیزیکی برای حرکت و بازگشت به مکان، حس جذابیت، صمیمی و نزدیک بودن، حس تملک و کنترل، آزاد بودن نسبی در مکان، دارا بودن حریمی خصوصی، و داشتن قدرتی جادویی در احیاء و تجدید قوای از دست رفته افراد بهره بردار از مکان، همه و همه را از جمله کلیدی ترین معیارهای سنجش و اعتبار یک مکان شهری در مفهوم عام آن - فراتر از خانه (مسکن) - به شمار آورد.

پی نوشت ها

1. David Seamon

دیوید سیمون منتقد آثار پدیدار شناسان مطرحی چون هایدگر، الکساندر، رلف، میلیون بوده و صاحب آثار ارزشمندی چون جغرافیای زیست جهان (۱۹۷۹)، تجربه انسانی فضا و مکان (۱۹۸۰)، سکونت، مکان و محیط: به سوی پدیدار شناسی فرد و جهان (۱۹۸۹)، سکونت، دیدن و طراحی: به سوی بوم شناسی پدیدار شناسی (۱۹۹۳) و ... می باشد.

2. Spatial Qualities

3. In - Depth Interview

4. Being

5. Idealist

6. Realist

7. Undissolvable Unity

8. Being in the World

9. Holistic Relationship

10. Person- World

11. Subject

12. Object

13. Life - World

14. Just Happen

15. Natural Attitude

16. Site

8. Million, M. L. (1993). *It was home: A phenomenology of place and involuntary displacement as illustrated by the forced dislocation of five southern Alberta families in the Oldman River Dam Flood Area*. Doctoral dissertation, Saybrook Institute Graduate School and Research Center, San Francisco, California.
9. Pollio, H. R., Thompson, C.J. (1997). *The Phenomenology of Everyday Life: Empirical Investigations of Human Experience*, Cambridge University Press.
1. Rapoport, A. (1994). A critical look at the concept 'place.' *National Geographic Journal of India*, 40, 4-19.
2. Relph, E. (1976). *Place and placelessness*. London: Pion.
3. Relph, E. (1990). Geographical imagination. *National geographical journal of India*, 36, 1-9.
4. Relph, E. (1993). *Modernity and the reclamation of place*. In D. Seamon (Ed.), *Dwelling, seeing, and designing: Toward a phenomenological ecology*, 25-40, New York: State University of New York Press.
5. Seamon, D. (1979). *A Geography of the Life World*. New York: St. Martin's.
6. Seamon, David., & Nordin, C. (1980). *Market place as piece ballet: A Swedish Example*. *Landscape*, 24, 35-41.
7. Seamon, D. (1982). The phenomenological contribution to environmental psychology. *Journal of environmental psychology*, 2, 119-140.
8. Seamon, D. (1989). Humanistic and Phenomenological Advances in Environmental Design. *Humanistic Psychologist*, 17, 280-293.
9. Seamon, D. (1996). *A singular impact: Edward Relph's place and placelessness*. *Environmental and Architectural Phenomenology Newsletter*, 7(3), 5-8.
10. Seamon, D. (2000a). *Phenomenology, Place, Environment, and Architecture: A Review of the Literature*, [database online], [cited 11/4/2013]. Available from http://www.arch.ksu.edu/seamon/article_summary.htm
11. Seamon, D. (2000b). *A Way of Seeing People and Place: Phenomenology in Environment-Behavior Research*. (In S. Wapner, J. Demick, T. Yamamoto, and H. Minami, Eds., *Theoretical Perspectives in Environment-Behavior Research*, New York: Plenum, 2000, 157-78.
12. Stewart, D., & Mukunas, A. (1990). *Exploring phenomenology: A guide to the field and its literature*, (2th ed.) Athens. Ohio: Ohio University Press.
17. Locality
18. Cognitive Identity
19. Casey
20. Unencompassability
21. Condition
22. Embodied Beings
23. Lived - Qualities
24. Involuntary Displacement
25. Uneasy
26. Settlement Securing
27. Starting Over
28. At Homeness
29. Existentially
30. Feeling - Subject
31. Regions
32. Inconspicuous Familiarity
33. Drawback Feeling
34. Intelligent Directedness
35. Rootedness
36. Appropriation
37. Regeneration
38. At- Easeness
39. Warmth
40. Bodily Stratum
41. Privacy
42. Wendell Berry
43. Placelessness

فهرست مراجع

۱. امین زاده، بهناز. (۱۳۸۹). ارزیابی زیبایی و هویت مکان، هویت شهر، ۷، ۵-۶.
۲. پرتوی، پروین. (۱۳۸۷). *پدیدارشناسی مکان*. تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
۳. پرتوی، پروین. (۱۳۸۲). مکان و بی مکانی؛ رویکردی پدیدارشناسانه. *هنرهای زیبا*، ۱۴، ۴۱-۴۲.

4. Berry, W. (1978). *The unsettling of America*. New York: Avon Books.
5. Casey, E. S. (1994). *Getting back into place*. Bloomington: Indiana University Press.
6. Heidegger, M. (1962). *Being and Time*. New York: Harper & Row.
7. Merleau-Ponty, M. (1962). *The Phenomenology of Perception*. New York: Humanities Press.